



پویش «مهر مادری» می تواند شهرمان را دریابد

کلاغه به خانه اش رسید اما قصه کارتن خواب ها در این شهر به پایان نرسید!

سال هاست می نویسیم ما شهرمان را بدون کارتن خواب می خواهیم، به ویژه شهرمان را بدون زنان کارتن خواب می خواهیم. شب های زیادی با چراغ گرد شهر گشتیم و با همین چشمانمان زنان و دخترانی را دیدیم که در بیچاره ترین حالت ممکن زندگی می گذرانند. بارها به عنوان فعالان رسانه گفتیم آقایان، کارتن خوابی و بی خانمانی زن ها در شهری که ادعای پایتختی جهان اسلام را دارد یک بی آبرویی اجتماعی است.

روزی از روزهای گردشمان در حاشیه شهر با کیمیا آشنا شدم، زنی میان سال که برای حفظ آبروی پسرش از خانه بیرون آمده و در کال هم خانه جمعی از مردان بی خانمان شده بود.

کیمیا قالی بافی بلد بود و معتقد بود اگر بعد ترک، برای اشتغال خانگی حمایت می شد، مسیر زندگی اش تغییر می کرد. او تجربه ۱۰ دوره زندگی در کمپ های ترک اعتیاد را داشت اما حالا ترجیح می داد شب در خیابان یا پاتوق مردان بماند ولی به کمپ و پیش خانم مسئول بداخلاق بازنگردد. تجربه ناموفق زیست او در کمپ و بازگشتش به اعتیاد قطعاً روشن ترین پیام برای متولیان این حوزه است که در نحوه مصرف بودجه های مصوب بازنگری ای جدی داشته باشند و به راهکارهایی جدید برای ایجاد سبکی جدید از زندگی برایشان ببینند.

اما قانون درباره زنان بهبود یافته چه می گوید؟

برنامه ششم توسعه، بند ۳ ماده ۸۰ قانون برنامه توسعه، صراحتاً می گوید شهرداری مرکز استان با کمک سازمان بهزیستی باید یک مرکز توانمندسازی جامع زنان راه اندازی کند.

در این بند از قانون تأکید شده تست بعد از فرایند درمان اعتیاد در مراکز ماده ۱۶ و زمانی که زنان می خواهند به جامعه بازگردند، در مرکز جامع توانمندسازی از آن ها حمایت می شود.

در این مراکز شش ماه اقامت افراد تضمین و هزینه های درمان دارویی آن ها پرداخت می شود. هم چنین یک شغل برایشان ایجاد می شود. بند ۳ ماده ۸۰، قانونی که هست اما روی کاغذ دردی دوا نکرده است و نمی کند! «خسته شدم، به خدا خسته شدم!» این جمله تکراری همه زنان خاکسترنشین در خرابه ها و پاتوق های این شهر است: لیلا، سمیه و عاطفه که صدایشان دورگه شده و پوستشان دود گرفته و انگشتانی سوخته دارند و از لطافت و نشانه های زنانگی تنها برق چشمان و اشک های سرازیرشان باقی مانده است.

بعد از سال ها تجربه و برگزاری ساعت ها کارگروه های تخصصی، حاصل تلاش مدیران تکرار ملال آور این چرخه معیوب امداد بوده است. شاید دیگر وقت آن رسیده باشد مردم و تشکل های مردمی جدی تر پای کار بیایند. حالا تحقق شهری بدون زنان کارتن خواب نیازمند مهر مادری است و حضور پرمحبت تشکل هایی از جنس زنان ناآغوش مهر بگشایند و کیمیاها را از خاکسترنشینی نجات دهند.



عکس: مرضیه میرزاد | شهرآرا



غلامرضا آذری خاکستر
کارشناس و پژوهشگر تاریخ



زنان به روایت مطبوعات قدیم (۱)

معجزه باهره

روزنامه های قدیمی از منابع مطالعاتی درباره تاریخ زنان به شمار می روند که مطالعه آن ها ما را با شرایط زمانی و اتفاقاتی که در ارتباط با زنان به وقوع پیوسته است آشنا می کنند. هرچند در مطبوعات قدیمی اخبار معدودی درباره بانوان منتشر شده است، بیشتر خبرها از قتل، جنایت و ستم هایی که بر آن ها شده است حکایت دارند. روزنامه ادب نخستین روزنامه منتشرشده در مشهد است که ۱۲۳ سال پیش خبری با عنوان «معجزه باهره» در تاریخ اول جمادی الاول ۱۳۲۰ منتشر کرده است. یکی از زنان شهر مشهد که مبتلا به امراضی بوده، پس از توسل به ائمه، شفا پیدا کرده است. این خبر علاوه بر روزنامه ادب، در روزنامه ایران و کتاب اخبار خراسان در مطبوعات دوره قاجار نیز انعکاس یافته است.

«کربلایی حسن نام فراش اول آستانه مقدسه رضویه [...] عیالی داشته شهر بانو نام. چهارده ماه به امراض متعدد مزمنه مهلکه که یکی از آن ها مرض فلج بوده مبتلا شده، از هردو پا ناقص و در گوشه ای افتاده، ابدا قادر بر حرکت نبوده و به جمیع اطبای ارض اقدس مشهود مقدس رجوع کرده که شاید مرض فلج با سایر امراض معالجه شود. از همه جا مأیوس و محروم روی عجز و نیاز به درگاه خالق بی انباز آورده. به حضرت تامن الأئمه^(ع) متوسل شده و عرض می کند: سال هاست در سلک جاروب کشان حضرت رفیعت مشرف و مشغول خدمت گزاریم. صریحاً عرض می کنم چنانچه مرض های مریضه ام را شفا نداده و علاج نکردی، دیگر بار به خدمت جاروب کشی آستانه مقدسات مشرف نمی شوم.

بعد از این اظهار عجز و دل شکستگی، در شب دوشنبه ۱۵ شهر ربیع الثانی، شهر بانوی مریض می خوابد. می بیند جمعی در اطراف او نشسته اند. هوا تیر و تار می شود. آن جمع متفرق می شوند. شخص جلیل القدری وارد شده، به او می فرماید: برخیز بیا. عرض می کند: فلجم نمی توانم حرکت کنم. مجدد می فرماید: برخیز. او را به هوا صعود می دهند. به اندازه ای بالا می برند که نظر او به ماه می افتد که مثل آفتاب می درخشد. عرض می نماید: بیش از این نمی توانم ببایم. او را نزول به جای اول می دهند. می نشیند. مشاهده می کند حضرت سید الشهدا^(ع) وارد می شوند و قنداقه حضرت علی اصغر در بغل مبارکش و دو زن محترمه در خدمت آن بزرگوار هستند. شهر بانوی فلج و مبتلا به امراض متعدد مزمن با کمال ناتوانی و اجبار، شرح حال خود را عرض می کند. می فرمایند: برخیز. تو را شفا دادیم.

فورا از خواب جستن کرده، در وجود خود ادا اثری از مرض فلج و سایر امراض نمی بیند. با قدرت و حال صحت، از جای خود حرکت نموده، شوهر خود را بیدار کرده و می گوید: برخیز برویم به حرم حضرت تامن الاولیا ارواح العالمین له الفداء مشرف شده، سر بر آستان مبارک بمالیم. بحدما... شفا عنایت فرمودند. [...]

با جمعی که از مرض فلج و سایر امراض او اطلاع داشتند محض شهادت می روند خدمت جناب مستطاب اجل اکرم آقای نصیرالملک، متولی باشی آستانه مقدسه، و مراتب را به طور کامل معروض داشته و حضرات شهود هم ادای شهادت نموده، پس از ثبت امر، می فرمایند به نواختن نقاره شادبانه و از شنیدن این معجزه درخشان تمام مسلمانان اثنی عشری شادی ها نمودند و کربلایی حسن، فراش آستانه مقدسه، هم که در این مدت دو سال مرض زوجه اش مبالغی مقروض و پریشان حال و مستأصل شده بود، از محاسن اتفاق، قرض او را حضرت تولیت جلیله ادا کردند و از مخمصه و پریشانی خلاصی می گردد.